

Determining the Relationship Between Weak Social and Cultural Infrastructures and the Widening of Social and Cultural Gaps Across Different Areas of Qeshm Island

1. Ahmad Yahyaei[✉]: PhD Student, Department of Social Science, Ja.C., Islamic Azad University, Fars, Iran

2. Samineh Bahadori Jahromi^{✉*}: Department of Social Science, Ja.C., Islamic Azad University, Fars, Iran

3. Abdolhamid Delshad[✉]: Department of Educational Science, Ja.C., Islamic Azad University, Fars, Iran

4. Seyed Koorosh Sarvarzadeh[✉]: Department of Social Sciences, Ja.C., Islamic Azad University, Fars, Iran

*Corresponding Author's Email Address: saminehbahdori.jahrom@iau.ac.ir

Abstract:

This study aimed to determine the relationship between weak social and cultural infrastructures and the widening of social and cultural gaps across different areas of Qeshm Island. This applied, descriptive-correlational, cross-sectional study was conducted among adult permanent residents of urban and rural areas of Qeshm Island. A total of 384 participants were selected using stratified random sampling. Data were collected using a researcher-developed questionnaire designed to assess weakness in social and cultural infrastructures and perceived social and cultural gaps. The items were scored on a five-point Likert scale. Content validity was evaluated by experts, construct validity was examined through confirmatory factor analysis, and the overall reliability of the questionnaire was confirmed with a Cronbach's alpha coefficient of 0.89. Data were analyzed using SPSS version 26 and AMOS version 24 through Pearson correlation analysis, linear regression, and structural equation modeling. Pearson correlation analysis showed a positive and statistically significant relationship between weak social and cultural infrastructures and wider social and cultural gaps ($r=0.58$, $p<0.001$). Linear regression indicated that infrastructural weakness significantly predicted social and cultural gaps ($\beta=0.55$, $t=11.42$, $p<0.001$) and explained 31% of their variance ($R^2=0.31$). Structural equation modeling further confirmed this relationship, with a significant standardized path coefficient of 0.32 ($t=6.45$, $p<0.001$). The model demonstrated satisfactory fit, with $\chi^2/df=2.14$, CFI=0.94, GFI=0.92, and RMSEA=0.048. The findings indicate that weak and unevenly distributed social and cultural infrastructures are significantly associated with wider social and cultural gaps across Qeshm Island. More equitable provision of educational and healthcare services, cultural facilities, and opportunities for social and cultural participation may therefore contribute to reducing regional disparities and strengthening social and cultural cohesion.

Keywords: Social Infrastructure, Cultural Infrastructure, Social Gaps, Cultural Gaps, Regional Development, Qeshm Island

How to Cite: Yahyaei, A., Bahadori Jahromi, S., Delshad, A., & Sarvarzadeh, S. K. (2027). Determining the Relationship Between Weak Social and Cultural Infrastructures and the Widening of Social and Cultural Gaps Across Different Areas of Qeshm Island. *Management, Education and Development in Digital Age*, 4(6), 1-20.



تعیین رابطه بین ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی و افزایش شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی در مناطق مختلف جزیره قشم

۱. احمد یحیایی^۱: دانشجوی دکتری، گروه جامعه‌شناسی، واحد جهرم، دانشگاه آزاد اسلامی، فارس، ایران

۲. ثمینه بهادری جهرمی^{۲*}: گروه علوم اجتماعی، واحد جهرم، دانشگاه آزاد اسلامی، فارس، ایران

۳. عبدالحمید دلشاد^۳: گروه علوم تربیتی، واحد جهرم، دانشگاه آزاد اسلامی، فارس، ایران

۴. سید کورش سرورزاده^۴: گروه علوم اجتماعی، واحد جهرم، دانشگاه آزاد اسلامی، فارس، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: saminehbahdori.jahrom@iau.ac.ir

چکیده

هدف این پژوهش تعیین رابطه بین ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی و افزایش شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی در مناطق مختلف جزیره قشم بود. پژوهش حاضر از نظر هدف کاربردی و از نظر روش توصیفی - همبستگی و مقطعی بود. جامعه آماری شامل افراد بالغ و ساکنان دائمی مناطق شهری و روستایی جزیره قشم بود که از میان آنان ۳۸۴ نفر با استفاده از روش نمونه‌گیری تصادفی طبقه‌ای انتخاب شدند. داده‌ها با استفاده از پرسشنامه محقق‌ساخته سنجش ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی و شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی گردآوری شد. گویه‌ها بر اساس مقیاس پنج‌درجه‌ای لیکرت نمره‌گذاری شدند. روایی محتوایی ابزار با نظر متخصصان و روایی سازه با تحلیل عاملی تأییدی بررسی شد و پایایی کل پرسشنامه با ضریب آلفای کرونباخ ۰.۸۹ تأیید گردید. داده‌ها با استفاده از نرم‌افزارهای SPSS نسخه ۲۶ و AMOS نسخه ۲۴ و با بهره‌گیری از ضریب همبستگی پیرسون، رگرسیون خطی و مدل‌یابی معادلات ساختاری تحلیل شدند. نتایج همبستگی پیرسون نشان داد بین ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی و افزایش شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی رابطه مثبت و معناداری وجود دارد ($r=0.58, p<0.001$). تحلیل رگرسیون نیز نشان داد ضعف زیرساخت‌ها پیش‌بینی‌کننده معنادار شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی است ($\beta=0.55, t=11.42, p<0.001$) و ۳۱ درصد از واریانس شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی را تبیین می‌کند ($R^2=0.31$). در مدل معادلات ساختاری، ضریب مسیر استانداردشده ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی به شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی برابر با ۰.۳۲ و معنادار بود ($t=6.45, p<0.001$). شاخص‌های برازش مدل شامل $\chi^2/df=2.14$, $CFI=0.94$, $GFI=0.92$ و $RMSEA=0.048$ نیز نشان‌دهنده برازش مطلوب مدل بودند. یافته‌ها نشان داد ضعف و توزیع نامتوازن زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی با افزایش شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی در مناطق مختلف جزیره قشم ارتباط معناداری دارد؛ بنابراین، توزیع متوازن‌تر خدمات آموزشی، درمانی، امکانات فرهنگی و فرصت‌های مشارکت اجتماعی و فرهنگی می‌تواند در کاهش شکاف‌های منطقه‌ای و تقویت انسجام اجتماعی و فرهنگی نقش مؤثری داشته باشد.

کلیدواژه‌گان: زیرساخت‌های اجتماعی، زیرساخت‌های فرهنگی، شکاف اجتماعی، شکاف فرهنگی، توسعه منطقه‌ای، جزیره قشم

نحوه استناددهی: یحیایی، احمد، بهادری جهرمی، ثمینه، دلشاد، عبدالحمید، و سرورزاده، سید کورش. (۱۴۰۶). تعیین رابطه بین ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی و افزایش شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی در مناطق مختلف جزیره قشم. مدیریت، آموزش و توسعه در عصر دیجیتال، ۴(۶)، ۱-۲۰.



مقدمه

توسعه متوازن منطقه‌ای یکی از مهم‌ترین پیش‌شرط‌های تحقق عدالت اجتماعی، ارتقای کیفیت زندگی و کاهش نابرابری‌های فضایی در جوامع معاصر است. در رویکردهای جدید توسعه، صرف افزایش ظرفیت‌های اقتصادی یا رشد زیرساخت‌های فیزیکی به‌تنهایی نشانه توسعه تلقی نمی‌شود، بلکه نحوه توزیع امکانات اجتماعی، فرهنگی و خدمات عمومی میان مناطق مختلف نیز به همان اندازه اهمیت دارد. زمانی که دسترسی ساکنان یک منطقه به آموزش، خدمات درمانی، مراکز فرهنگی، امکانات رفاهی، فضاهای عمومی و فرصت‌های مشارکت اجتماعی به‌صورت نابرابر توزیع شود، توسعه به شکلی نامتوازن تحقق می‌یابد و پیامد آن می‌تواند شکل‌گیری یا تعمیق فاصله میان گروه‌ها و مناطق مختلف باشد. مطالعات مربوط به توسعه نامتوازن نشان می‌دهند که الگوهای نابرابر توزیع منابع و فرصت‌ها نه تنها تفاوت‌های فضایی را بازتولید می‌کنند، بلکه در بلندمدت می‌توانند بر ساختار اجتماعی، فرصت‌های تحرک اجتماعی، سبک زندگی و دسترسی گروه‌های مختلف به سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی نیز اثرگذار باشند (Althouse et al., 2023; Teixeira, 2021).

یکی از ابعاد مهم توسعه منطقه‌ای، برخورداری متوازن از زیرساخت‌های اجتماعی است. زیرساخت‌های اجتماعی مجموعه‌ای از امکانات و نهادهایی هستند که امکان دسترسی افراد به آموزش، سلامت، خدمات رفاهی، مشارکت اجتماعی و فرصت‌های رشد فردی و جمعی را فراهم می‌کنند. کیفیت و نحوه توزیع این زیرساخت‌ها ارتباط مستقیمی با ظرفیت‌های انسانی و اجتماعی مناطق دارد. در شرایطی که برخی سکونتگاه‌ها از مدارس مناسب، خدمات بهداشتی و درمانی، امکانات آموزشی و شبکه‌های خدمات عمومی برخوردار باشند، در حالی که مناطق دیگر با کمبود این امکانات مواجه باشند، فرصت‌های زندگی و پیشرفت ساکنان نیز به‌صورت نابرابر توزیع خواهد شد. پژوهش‌های مرتبط با سرمایه انسانی نشان داده‌اند که نابرابری در برخورداری از امکانات آموزشی و سلامت می‌تواند آثار متفاوتی بر مسیر توسعه مناطق داشته باشد و شکاف‌های موجود میان گروه‌های اجتماعی را استمرار بخشد (Sepehrdoust et al., 2014). از این منظر، ضعف زیرساخت اجتماعی را نمی‌توان صرفاً کمبود چند خدمت عمومی دانست، بلکه باید آن را عاملی ساختاری در ایجاد تفاوت میان فرصت‌های زندگی گروه‌های مختلف در نظر گرفت.

در کنار زیرساخت‌های اجتماعی، زیرساخت‌های فرهنگی نیز نقشی اساسی در شکل‌دهی به کیفیت زندگی، انسجام اجتماعی و هویت جمعی ایفا می‌کنند. وجود کتابخانه‌ها، مراکز فرهنگی، فضاهای هنری، برنامه‌های فرهنگی محلی، امکانات تفریحی و فرصت مشارکت در فعالیت‌های جمعی می‌تواند شرایط لازم را برای بازتولید سرمایه فرهنگی و افزایش تعامل اجتماعی فراهم کند. در مقابل، تمرکز این امکانات در مناطق خاص و محرومیت سایر مناطق از آن‌ها می‌تواند شکاف فرهنگی میان گروه‌ها و سکونتگاه‌های مختلف را تشدید کند. برنامه‌ریزی فرهنگی در توسعه شهری و منطقه‌ای از این جهت اهمیت دارد که توسعه زمانی از پایداری بیشتری برخوردار خواهد بود که برنامه‌های فضایی و کالبدی با نیازهای فرهنگی، هویتی و اجتماعی جوامع محلی هماهنگ شوند (Mohammadi Azar, 2023). بنابراین، توسعه فرهنگی باید بخشی جدایی‌ناپذیر از سیاست‌گذاری منطقه‌ای محسوب شود، نه حوزه‌ای فرعی که پس از توسعه اقتصادی یا عمرانی مورد توجه قرار گیرد.

شکاف اجتماعی زمانی شکل می‌گیرد که گروه‌های مختلف جامعه از نظر دسترسی به فرصت‌ها، خدمات، منابع، مشارکت اجتماعی و کیفیت زندگی در موقعیت‌های متفاوتی قرار گیرند. این شکاف می‌تواند میان گروه‌های درآمدی، نسلی، تحصیلی یا میان ساکنان مناطق جغرافیایی مختلف مشاهده شود. در جوامعی که توسعه فضایی به‌صورت نامتوازن صورت می‌گیرد، محل سکونت به یکی از عوامل تعیین‌کننده در دسترسی افراد به فرصت‌های اجتماعی تبدیل می‌شود. در چنین شرایطی، ساکنان مناطق برخوردارتر به مدارس، خدمات سلامت، شبکه‌های ارتباطی و امکانات رفاهی بیشتری دسترسی دارند، در حالی که ساکنان مناطق کمتر برخوردار با محدودیت‌های ساختاری بیشتری روبه‌رو می‌شوند. پژوهش‌های مرتبط با الگوهای توسعه نابرابر نشان داده‌اند که چنین تفاوت‌هایی می‌توانند به بازتولید نابرابری در سطح منطقه‌ای منجر شوند و در گذر زمان شکاف میان مرکز و پیرامون را افزایش دهند (Rahimi, 2017). بنابراین، بررسی شکاف اجتماعی بدون توجه به توزیع فضایی زیرساخت‌ها می‌تواند بخشی مهم از سازوکار تولید نابرابری را نادیده بگیرد.

شکاف فرهنگی نیز به تفاوت میان گروه‌ها و مناطق مختلف از نظر میزان دسترسی به منابع فرهنگی، مشارکت در فعالیتهای فرهنگی، سبک زندگی، الگوهای مصرف فرهنگی و میزان برخورداری از فرصتهای حفظ و بازتولید هویت محلی اشاره دارد. این شکاف ممکن است در مناطقی که تحت تأثیر سریع گردشگری، مهاجرت، توسعه تجاری یا جهانی شدن قرار دارند، شدت بیشتری پیدا کند. جهانی شدن فرهنگی می‌تواند از یک سو زمینه تبادل فرهنگی، افزایش ارتباطات و تنوع سبک‌های زندگی را فراهم سازد و از سوی دیگر، در صورت نبود سیاست‌های فرهنگی و زیرساخت‌های مناسب، فاصله میان گروه‌های اجتماعی و نسل‌های مختلف را افزایش دهد (Ezeudu, 2024). از این رو، وجود ظرفیتهای فرهنگی محلی و دسترسی برابر به فضاهای فرهنگی برای جلوگیری از تبدیل تغییرات اجتماعی به گسستهای فرهنگی اهمیت زیادی دارد.

در بسیاری از مناطق گردشگری، توسعه اقتصادی و افزایش جریان مسافر لزوماً به توسعه متناسب اجتماعی و فرهنگی منجر نمی‌شود. حتی ممکن است رشد سریع فعالیتهای گردشگری موجب تمرکز سرمایه، افزایش تغییرات سبک زندگی و تشدید تفاوت میان مناطق برخورداری و محروم شود. پژوهش‌های انجام شده در زمینه گردشگری و توسعه محلی نشان می‌دهند که توسعه گردشگری زمانی به پایداری اجتماعی منجر می‌شود که با تقویت زیرساخت‌های محلی، توجه به نیازهای ساکنان و حفاظت از ظرفیتهای محیطی و فرهنگی همراه باشد (Ghalebani et al., 2025). در غیر این صورت، گردشگری می‌تواند به جای کاهش شکاف‌ها، موجب تمرکز فرصت‌ها در برخی نقاط و افزایش تفاوت میان سکونتگاه‌های مختلف شود.

جزیره قشم نمونه‌ای برجسته از فضایی است که در آن فعالیتهای گردشگری، تجاری و خدماتی در کنار ساختارهای سکونتی شهری و روستایی قرار گرفته‌اند. توسعه گردشگری در قشم فرصت‌های مهمی برای اشتغال، کارآفرینی و گسترش فعالیتهای خدماتی فراهم کرده است، اما آثار این فرایند در تمام نقاط جزیره الزاماً یکسان نیست. مطالعات انجام شده درباره توسعه کارآفرینی و گردشگری در قشم نشان می‌دهد که ظرفیتهای گردشگری این جزیره می‌تواند نقش مهمی در پویایی محیط‌های شهری و محلی داشته باشد، ولی تحقق این ظرفیت به وجود زیرساخت‌های مناسب و فراهم بودن زمینه‌های نهادی و اجتماعی وابسته است (Savadi, 2020). از این رو، مسئله اساسی تنها وجود ظرفیت توسعه‌ای نیست، بلکه چگونگی توزیع آثار و منافع توسعه در میان مناطق مختلف جزیره اهمیت بیشتری دارد.

ماهیت جزیره‌ای و پراکندگی سکونتگاه‌های قشم نیز می‌تواند دسترسی برابر به امکانات اجتماعی و فرهنگی را دشوار سازد. در محیط‌هایی که فاصله فضایی میان سکونتگاه‌ها زیاد است، نحوه طراحی شبکه‌های ارتباطی، خدمات عمومی و فضاهای اجتماعی اهمیت دوچندان پیدا می‌کند. مطالعات مرتبط با پیوندهای فضایی و طراحی شبکه‌های شهری نشان می‌دهند که اتصال مناسب میان بخش‌های مختلف یک منطقه می‌تواند بر دسترسی عادلانه‌تر به منابع و خدمات اثرگذار باشد (Tache, 2023). در مقابل، ضعف ارتباط فضایی یا تمرکز زیرساخت‌ها در چند نقطه خاص ممکن است باعث شود ساکنان مناطق پیرامونی برای استفاده از خدمات آموزشی، فرهنگی یا رفاهی با هزینه و محدودیت بیشتری مواجه شوند.

توسعه نامتوازن همچنین می‌تواند در اثر تمرکز امکانات و سرمایه‌گذاری‌های توسعه‌ای در مناطقی رخ دهد که از پیش دارای ظرفیتهای بیشتری هستند. تجربه مناطق مختلف نشان داده است که پروژه‌های شاخص شهری و توسعه‌ای می‌توانند موجب تحول فضایی و افزایش جذابیت یک منطقه شوند، اما این آثار الزاماً به مناطق پیرامونی منتقل نمی‌شوند (Patterson, 2022). اگر چنین الگویی در یک جزیره یا منطقه محدود جغرافیایی تکرار شود، ممکن است چند مرکز شهری یا گردشگری از امکانات و خدمات بیشتری برخوردار شوند و سایر سکونتگاه‌ها در سطح پایین‌تری از دسترسی باقی بمانند. پیامد این فرایند می‌تواند افزایش احساس محرومیت نسبی و تقویت ادراک نابرابری میان ساکنان باشد.

نابرابری در زیرساخت‌ها علاوه بر آثار مستقیم بر کیفیت زندگی، می‌تواند بر فرصت‌های توسعه استعدادها و ظرفیتهای انسانی نیز اثرگذار باشد. دیدگاه‌های نوین مدیریت سرمایه انسانی بر این نکته تأکید دارند که توسعه فراگیر زمانی شکل می‌گیرد که گروه‌های مختلف امکان برابر برای رشد، یادگیری و مشارکت داشته باشند (Kaliannan et al., 2023). در سطح منطقه‌ای نیز همین منطق قابل تعمیم است؛ یعنی اگر جوانان یک منطقه از آموزش، امکانات فرهنگی، دسترسی به فناوری یا فرصتهای مهارتی کمتری برخوردار باشند، در بلندمدت احتمال مشارکت آنان در فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی کاهش پیدا می‌کند. بنابراین ضعف زیرساخت اجتماعی و فرهنگی می‌تواند به شکاف فرصت‌ها و در ادامه به فاصله بیشتر میان گروه‌های اجتماعی منجر شود.

تحولات فناورانه نیز ابعاد تازه‌ای به مفهوم زیرساخت افزوده‌اند. امروزه دسترسی به فناوری‌های دیجیتال و خدمات هوشمند بخشی از ظرفیت توسعه اجتماعی و فرهنگی محسوب می‌شود. فناوری‌های هوشمند می‌توانند کیفیت مدیریت شهری، دسترسی به اطلاعات و بهره‌وری خدمات عمومی را بهبود دهند و به ارتقای پایداری منطقه‌ای کمک کنند (Reddy et al., 2025). با این حال، در صورتی که این امکانات به‌صورت نابرابر میان مناطق توزیع شوند، شکاف دیجیتال می‌تواند به شکاف‌های اجتماعی موجود افزوده شود. همچنین مفهوم دارایی‌های دیجیتال و توسعه زیرساخت‌های نوین نشان می‌دهد که تحول دیجیتال نیازمند چارچوب‌های روشن و ظرفیت‌های مناسب برای بهره‌مندی گروه‌های مختلف است (Oliyynyk & Kucheriavyi, 2023). از این منظر، نابرابری دسترسی به فناوری و خدمات دیجیتال نیز می‌تواند بخشی از نابرابری زیرساختی مناطق مختلف تلقی شود.

حفاظت از میراث فرهنگی در فرایند توسعه نیز یکی دیگر از ابعاد مهم موضوع است. توسعه فضایی و گردشگری اگر بدون توجه به هویت و میراث فرهنگی محلی انجام شود، می‌تواند تغییرات گسترده‌ای در ساختار فرهنگی جامعه ایجاد کند. پژوهش‌ها درباره رابطه میراث فرهنگی و توسعه نشان داده‌اند که حفاظت از عناصر فرهنگی و تاریخی می‌تواند بخشی از راهبرد توسعه پایدار باشد و زمینه استمرار هویت محلی را در شرایط تغییرات سریع فراهم کند (Rezaei & Karimi, 2024). همچنین بهره‌گیری از فناوری‌های دیجیتال برای حفاظت از میراث فرهنگی می‌تواند میان توسعه نوین و حفظ هویت تاریخی پیوند برقرار کند (Huang & Li, 2025). این مسئله برای قشم که دارای میراث فرهنگی، سنت‌های بومی و سبک زندگی خاص جزیره‌ای است، اهمیت ویژه‌ای دارد.

در این چارچوب، زیرساخت فرهنگی تنها به تعداد مراکز فرهنگی محدود نمی‌شود، بلکه مجموعه‌ای از ظرفیت‌ها برای حفظ، انتقال و بازآفرینی هویت فرهنگی را شامل می‌شود. هرگاه مناطق مختلف از نظر این ظرفیت‌ها تفاوت زیادی داشته باشند، امکان شکل‌گیری الگوهای متفاوت فرهنگی افزایش می‌یابد. مناطق نزدیک‌تر به مراکز تجاری و گردشگری ممکن است با سرعت بیشتری تحت تأثیر الگوهای جدید مصرف، ارتباطات و سبک زندگی قرار گیرند، در حالی که مناطق دورتر ممکن است ساختارهای سنتی خود را حفظ کنند. این ناهمگونی لزوماً منفی نیست، اما در شرایط فقدان زیرساخت‌های مناسب برای گفت‌وگو و مشارکت فرهنگی می‌تواند به فاصله ارزشی و فرهنگی میان مناطق منجر شود. بازآفرینی فضاهای بلااستفاده یا کم‌استفاده برای اهداف اجتماعی و فرهنگی نیز یکی از راهکارهای مورد توجه در توسعه پایدار شهری است. مطالعات مربوط به استفاده مجدد از بناها و اراضی نشان داده‌اند که فضاهای موجود می‌توانند با تغییر کاربری به مراکز اجتماعی و فرهنگی تبدیل شوند و نقش مؤثری در افزایش کیفیت محیط و مشارکت محلی داشته باشند (Zhou et al., 2022). این رویکرد برای مناطقی که با محدودیت منابع یا پراکندگی سکونتگاه‌ها مواجه‌اند اهمیت بیشتری دارد، زیرا می‌تواند بدون نیاز به ایجاد زیرساخت‌های بسیار پرهزینه، دسترسی اجتماعی و فرهنگی را بهبود بخشد.

مدیریت دارایی‌ها و امکانات عمومی نیز در این زمینه اهمیت دارد. نحوه تخصیص، نگهداری و بهره‌برداری از امکانات عمومی می‌تواند بر میزان برخورداری مناطق مختلف از خدمات اجتماعی و فرهنگی تأثیر بگذارد. مدیریت مؤثر دارایی‌های عمومی یکی از عناصر توسعه پایدار شهری محسوب می‌شود، زیرا امکان استفاده عادلانه‌تر و کارآمدتر از ظرفیت‌های موجود را فراهم می‌کند (Mahdi & Mehrpour, 2025). اگر امکانات اجتماعی و فرهنگی موجود بدون توجه به پراکندگی جمعیت و نیاز مناطق مختلف مدیریت شوند، ممکن است تمرکز فضایی خدمات افزایش یابد و مناطق کمتر برخوردار همچنان در وضعیت محرومیت باقی بمانند.

از سوی دیگر، توسعه مناطق پیرامونی تحت تأثیر جریان‌های جمعیتی و تغییرات کاربری نیز قرار دارد. شکل‌گیری سکونتگاه‌های ثانویه یا افزایش ساخت‌وساز در مناطق پیرامونی می‌تواند ساختار اجتماعی و فضایی را تغییر دهد و فشار جدیدی بر زیرساخت‌های محلی وارد کند (Sharifinia, 2023). در مناطق گردشگری و ساحلی، افزایش جمعیت موقت یا مهاجرت مرتبط با فرصت‌های اقتصادی ممکن است ظرفیت خدمات آموزشی، درمانی، فرهنگی و رفاهی موجود را با محدودیت مواجه سازد. در چنین شرایطی، اگر توسعه زیرساخت‌ها متناسب با تغییر جمعیت و نیازهای جدید صورت نگیرد، تفاوت میان مناطق و گروه‌های ساکن افزایش خواهد یافت.

بررسی توسعه در قشم از این منظر اهمیت مضاعف دارد، زیرا این جزیره در معرض چند فرایند همزمان شامل توسعه گردشگری، تغییر الگوهای اشتغال، افزایش تعاملات فرهنگی، تحولات فضایی و گسترش فعالیت‌های مرتبط با منطقه آزاد قرار دارد. چنین شرایطی می‌تواند فرصت‌های مهمی برای توسعه ایجاد کند، اما در عین حال در صورت نبود

توزیع متوازن زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی، شکاف میان مناطق مختلف را نیز افزایش دهد. در این وضعیت، برخی مناطق ممکن است از امکانات آموزشی، خدمات سلامت، فضاهای فرهنگی و فرصت‌های مشارکت بیشتری برخوردار شوند و برخی دیگر در سطح پایین‌تری قرار گیرند.

مسئله اصلی از آنجا اهمیت پیدا می‌کند که استمرار چنین تفاوت‌هایی می‌تواند از سطح تفاوت در خدمات فراتر رود و به تفاوت در فرصت‌های زندگی، احساس تعلق اجتماعی، اعتماد، مشارکت، سبک زندگی و الگوهای فرهنگی تبدیل شود. به عبارت دیگر، ضعف زیرساخت‌ها می‌تواند به سازوکاری برای بازتولید شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی بدل شود. زمانی که ساکنان مناطق مختلف به امکانات متفاوتی دسترسی دارند، تجربیات اجتماعی متفاوتی نیز شکل می‌گیرد و این تفاوت در تجربه می‌تواند فاصله میان گروه‌ها را افزایش دهد. شواهد نظری درباره شبکه‌های تولید و توسعه نامتوازن نیز نشان می‌دهد که فرایندهای توسعه در صورت نبود سازوکارهای توزیعی مناسب می‌توانند شکاف میان مناطق را تثبیت کنند (Althouse et al., 2023; Teixeira, 2021).

در کنار این مسائل، سیاست‌های توسعه پایدار باید میان رشد فیزیکی، حفاظت محیطی، هویت فرهنگی و عدالت اجتماعی تعادل برقرار کنند. توسعه پایدار صرفاً به حفاظت از محیط طبیعی محدود نمی‌شود، بلکه دسترسی عادلانه به امکانات، حفاظت از سرمایه فرهنگی و فراهم کردن فرصت مشارکت برای گروه‌های مختلف را نیز دربر می‌گیرد. مطالعات جدید در زمینه توسعه پایدار نشان داده‌اند که فناوری، مدیریت منابع، حفاظت فرهنگی و طراحی فضایی باید به‌صورت یکپارچه مورد توجه قرار گیرند (Huang & Li, 2025; Reddy et al., 2025). در مناطق گردشگری حساس، این یکپارچگی اهمیت بیشتری دارد، زیرا فشار توسعه می‌تواند هم بر محیط طبیعی و هم بر ساختار اجتماعی و فرهنگی جامعه اثرگذار باشد.

با توجه به ویژگی‌های خاص قشم، مطالعه رابطه میان زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی و شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی می‌تواند از چند جهت اهمیت داشته باشد. نخست آنکه چنین تحلیلی مشخص می‌کند کمبود یا توزیع نابرابر امکانات تا چه اندازه با ادراک ساکنان از فاصله میان مناطق ارتباط دارد. دوم آنکه می‌تواند ابعادی از توسعه منطقه‌ای را آشکار کند که در بررسی‌های صرفاً اقتصادی یا گردشگری کمتر دیده می‌شوند. سوم آنکه شناخت این رابطه می‌تواند مبنایی برای برنامه‌ریزی هدفمندتر در حوزه آموزش، سلامت، فضاهای فرهنگی، مشارکت اجتماعی و حفاظت از فرهنگ بومی باشد. تجربه مطالعات توسعه شهری و منطقه‌ای نیز نشان می‌دهد که ارتقای زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی در کنار توجه به محیط، میراث و ظرفیت‌های محلی می‌تواند به افزایش انسجام اجتماعی و پایداری توسعه کمک کند (Ghalebandi et al., 2025; Rezaei & Karimi, 2024; Tache, 2023).

در مجموع، ادبیات موجود نشان می‌دهد که توسعه نابرابر، توزیع نامتوازن زیرساخت‌های اجتماعی، تفاوت در دسترسی به فرصت‌های آموزشی و فرهنگی، تحولات ناشی از گردشگری و تغییرات فضایی همگی می‌توانند در ایجاد یا تشدید فاصله میان مناطق نقش داشته باشند، اما بررسی مستقیم رابطه ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی با شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی در مقیاس مناطق مختلف جزیره قشم همچنان نیازمند مطالعه تجربی متمرکز است؛ به‌ویژه آنکه ویژگی‌های جزیره‌ای، گردشگری، فرهنگی و فضایی قشم موجب می‌شود روابط میان توسعه زیرساختی و تحولات اجتماعی در این منطقه ساختاری خاص داشته باشد.

بنابراین، هدف پژوهش حاضر تعیین رابطه بین ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی و افزایش شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی در مناطق مختلف جزیره قشم بود.

روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی و از نظر ماهیت و شیوه اجرا، توصیفی - همبستگی و از نوع پیمایشی بود. هدف اصلی پژوهش، تعیین رابطه بین ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی و افزایش شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی در مناطق مختلف جزیره قشم بود؛ از این رو، تمرکز روش‌شناختی مطالعه بر سنجش میزان برخورداری ساکنان مناطق مختلف جزیره از زیرساخت‌ها و خدمات اجتماعی و فرهنگی و بررسی ارتباط آن با ادراک آنان از تفاوت‌ها و شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی قرار گرفت. پژوهش به‌صورت مقطعی و در دوره زمانی ۱۴۰۴ تا ۱۴۰۵ انجام شد و قلمرو مکانی آن مناطق شهری و روستایی جزیره قشم در استان هرمزگان بود. متغیر پیش‌بین پژوهش «ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی» و متغیر پیامدی «شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی» در نظر گرفته شد. ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی به ناکافی بودن یا توزیع نامتوازن امکاناتی مانند مراکز

آموزشی، خدمات بهداشتی و درمانی، خدمات رفاهی، مراکز فرهنگی و هنری، کتابخانه‌ها، امکانات آموزشی و مهارتی، فضاهای عمومی و فرصت‌های مشارکت اجتماعی و فرهنگی در مناطق مختلف جزیره اشاره داشت. شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی نیز به تفاوت میان مناطق مختلف جزیره در زمینه دسترسی به فرصت‌های اجتماعی، سطح تحصیلات، کیفیت زندگی اجتماعی، میزان مشارکت، سبک زندگی، برخورداری فرهنگی، الگوهای مصرف فرهنگی و فاصله میان ارزش‌ها و شیوه‌های زندگی گروه‌های ساکن در مناطق مختلف اطلاق شد.

جامعه آماری پژوهش شامل افراد بالغ و ساکنان دائمی مناطق مختلف شهری و روستایی جزیره قشم بود. ملاک ورود به مطالعه شامل داشتن حداقل ۱۸ سال سن، سکونت دائم در جزیره قشم و برخورداری از تجربه کافی از شرایط اجتماعی و فرهنگی محل سکونت بود. بر اساس برآورد جمعیت بزرگسال قابل بررسی، حجم جامعه آماری حدود ۴۸۳۱۸ نفر در نظر گرفته شد. حجم نمونه با استفاده از فرمول کوکران و با در نظر گرفتن سطح اطمینان ۹۵ درصد، مقدار ۱۰۹۶ برای متغیر نرمال استاندارد، نسبت موفقیت و عدم موفقیت برابر با ۰.۵ و خطای مجاز ۰.۰۵ محاسبه شد. حجم نمونه اولیه حدود ۳۸۱ نفر به دست آمد و برای جبران احتمال ناقص بودن برخی پرسشنامه‌ها و افزایش کفایت نمونه برای تحلیل‌های آماری، تعداد نمونه نهایی به ۳۸۴ نفر افزایش یافت. با توجه به وجود تفاوت‌های فضایی در برخورداری از زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی در سطح جزیره، نمونه‌گیری به شیوه تصادفی طبقه‌ای انجام شد. در این فرایند، مناطق سکونتی ابتدا بر اساس شهری و روستایی بودن طبقه‌بندی شدند و سهم هر طبقه متناسب با ساختار جمعیتی و پراکندگی سکونتگاه‌های جزیره تعیین شد. در مناطق روستایی، برای افزایش پوشش جغرافیایی، تعدادی از روستاها به‌عنوان خوشه‌های مکانی انتخاب و سپس پاسخگویان واجد شرایط در هر خوشه به شیوه تصادفی انتخاب شدند. در مناطق شهری نیز نمونه‌ها از نواحی مختلف انتخاب شدند تا تمرکز نمونه صرفاً بر یک منطقه خاص موجب سوگیری نتایج نشود. این شیوه نمونه‌گیری بر پژوهش امکان داد وضعیت زیرساخت‌ها و شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی را در مناطق متفاوت جزیره بررسی کرده و تفاوت‌های موجود میان سکونتگاه‌های برخورداری کمتر و بیشتر را در تحلیل رابطه میان متغیرهای اصلی لحاظ کند. پیش از تکمیل پرسشنامه، هدف مطالعه برای پاسخگویان توضیح داده شد و مشارکت آنان به‌صورت داوطلبانه صورت گرفت. همچنین محرمانگی اطلاعات فردی، ناشناس ماندن پاسخ‌ها و استفاده از داده‌ها صرفاً برای اهداف علمی پژوهش مورد تأکید قرار گرفت.

داده‌های پژوهش با استفاده از یک پرسشنامه محقق‌ساخته گردآوری شد که بر اساس مبانی نظری مرتبط با زیرساخت‌های توسعه اجتماعی، توسعه فرهنگی، نابرابری فضایی و شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی تدوین شده بود. طراحی ابزار با تمرکز مستقیم بر دو سازه اصلی پژوهش انجام شد و شاخص‌ها و گویه‌هایی که به ابعاد اقتصادی یا سایر عوامل توسعه نامتوازن ارتباط مستقیمی با سؤال اصلی پژوهش نداشتند، در ابزار مورد استفاده این مطالعه وارد نشدند. بخش نخست پرسشنامه به ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و زمینه‌ای پاسخگویان مانند سن، جنسیت، سطح تحصیلات، وضعیت تأهل، شغل، محل سکونت شهری یا روستایی و مدت سکونت در جزیره اختصاص یافت. این اطلاعات برای توصیف نمونه و بررسی تفاوت احتمالی ادراک پاسخگویان از زیرساخت‌ها و شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی بر حسب ویژگی‌های جمعیت‌شناختی مورد استفاده قرار گرفت.

بخش اصلی پرسشنامه شامل دو حوزه مرتبط با متغیرهای پژوهش بود. حوزه نخست، ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی را اندازه‌گیری می‌کرد. در بعد اجتماعی، گویه‌ها میزان دسترسی پاسخگویان به مراکز آموزشی، خدمات بهداشتی و درمانی، امکانات رفاهی، خدمات عمومی، فرصت‌های آموزش مهارتی، امکانات مورد نیاز جوانان و زمینه‌های مشارکت اجتماعی را ارزیابی می‌کردند. در بعد فرهنگی نیز میزان دسترسی به کتابخانه‌ها، مراکز فرهنگی و هنری، فضاهای فرهنگی و تفریحی، برنامه‌ها و رویدادهای فرهنگی، فرصت مشارکت جوانان در فعالیت‌های فرهنگی، حمایت از فعالیت‌های فرهنگی محلی و امکانات لازم برای حفظ و انتقال فرهنگ بومی مورد سنجش قرار گرفت. نمره بالاتر در این بخش بیانگر ادراک بیشتر پاسخگو از ضعف، کمبود یا توزیع نامتوازن زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی در محل سکونت بود.

حوزه دوم پرسشنامه به سنجش شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی اختصاص داشت. گویه‌های این حوزه، ادراک پاسخگویان از فاصله میان مناطق مختلف جزیره از نظر برخورداری از خدمات و فرصت‌های اجتماعی، امکان ادامه تحصیل، فرصت مشارکت اجتماعی، سطح برخورداری خانوارها، کیفیت زندگی اجتماعی، میزان حضور در فعالیت‌های جمعی، دسترسی به امکانات فرهنگی و تفاوت در سبک زندگی و الگوهای فرهنگی را اندازه‌گیری می‌کردند. همچنین بخشی از گویه‌ها به تفاوت میان مناطق شهری و روستایی از نظر مشارکت فرهنگی، استفاده از امکانات فرهنگی، الگوهای مصرف فرهنگی، علایق جوانان و فاصله میان ارزش‌ها و شیوه‌های زندگی سنتی و جدید اختصاص داشت. نمره بالاتر در این حوزه نشان‌دهنده ادراک شدیدتر پاسخگو از وجود شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی میان مناطق مختلف جزیره قشم بود.

تمامی گویه‌های مربوط به سازه‌های اصلی بر اساس مقیاس پنج‌درجه‌ای لیکرت از «کاملاً مخالفم» با امتیاز ۱ تا «کاملاً موافقم» با امتیاز ۵ نمره‌گذاری شدند. پیش از اجرای اصلی، نسخه اولیه ابزار در یک مطالعه مقدماتی با مشارکت ۳۰ نفر از ساکنان جزیره قشم مورد بررسی قرار گرفت تا میزان وضوح گویه‌ها، تناسب آن‌ها با شرایط اجتماعی و فرهنگی جزیره، مدت زمان تکمیل پرسشنامه و مشکلات احتمالی در فرایند پاسخگویی ارزیابی شود. نتایج اجرای مقدماتی نشان داد که گویه‌ها برای پاسخگویان قابل فهم هستند و زمان مورد نیاز برای تکمیل ابزار حدود ۱۵ تا ۲۰ دقیقه است. پایایی درونی ابزار نیز با استفاده از ضریب آلفای کرونباخ بررسی شد و مقادیر به‌دست‌آمده برای مقیاس‌های اصلی بیش از ۰.۸۰ بود؛ همچنین ضریب آلفای کرونباخ کل پرسشنامه حدود ۰.۸۹ به دست آمد که نشان‌دهنده همسانی درونی مطلوب ابزار بود.

برای ارزیابی روایی محتوایی، نسخه اولیه پرسشنامه در اختیار ۱۲ نفر از متخصصان حوزه جامعه‌شناسی، توسعه اجتماعی، برنامه‌ریزی منطقه‌ای و مطالعات فرهنگی قرار گرفت. متخصصان میزان ضرورت، ارتباط، وضوح و تناسب هر گویه را با هدف پژوهش و شرایط اجتماعی و فرهنگی جزیره قشم ارزیابی کردند. بر اساس نظرات آنان، گویه‌های مبهم، تکراری یا دارای ارتباط ضعیف با سازه‌های اصلی اصلاح یا حذف شدند. شاخص روایی محتوا برای ابزار در سطح مطلوب قرار گرفت و میانگین CVI برابر با ۰.۸۷ به دست آمد. علاوه بر روایی محتوایی، ساختار عاملی ابزار با استفاده از تحلیل عاملی تأییدی بررسی شد. گویه‌های باقی‌مانده دارای بارهای عاملی بیش از ۰.۵۰ بودند و شاخص‌های برازش مدل اندازه‌گیری شامل CFI برابر با ۰.۹۳، GFI برابر با ۰.۹۱ و RMSEA برابر با ۰.۰۵۲، کفایت ساختار اندازه‌گیری را نشان دادند. بنابراین، پرسشنامه از نظر روایی و پایایی برای سنجش ادراک ساکنان از ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی و شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی در مناطق مختلف جزیره قشم مناسب ارزیابی شد.

پس از جمع‌آوری پرسشنامه‌ها، داده‌ها کدگذاری، بازبینی و وارد نرم‌افزار SPSS شدند. در مرحله نخست، داده‌ها از نظر مقادیر گمشده، پاسخ‌های ناقص و خطاهای احتمالی ورود داده بررسی شدند و پرسشنامه‌هایی که اطلاعات لازم برای محاسبه نمرات متغیرهای اصلی را در اختیار نمی‌گذاشتند، از تحلیل نهایی کنار گذاشته شدند. برای توصیف ویژگی‌های جمعیت‌شناختی پاسخگویان از فراوانی و درصد و برای توصیف متغیرهای اصلی پژوهش از میانگین، انحراف معیار، حداقل و حداکثر نمره استفاده شد. همچنین نمرات مربوط به ضعف زیرساخت‌های اجتماعی، ضعف زیرساخت‌های فرهنگی، شکاف‌های اجتماعی و شکاف‌های فرهنگی به‌صورت جداگانه محاسبه شدند تا علاوه بر بررسی رابطه کلی دو سازه، امکان تحلیل دقیق‌تر روابط میان ابعاد اجتماعی و فرهنگی نیز فراهم شود.

پیش از اجرای آزمون‌های استنباطی، مفروضه‌های لازم از جمله توزیع داده‌ها، وجود داده‌های پرت، خطی بودن روابط و در تحلیل‌های رگرسیونی استقلال خطاها، نبود هم‌خطی چندگانه و مناسب بودن الگوی باقیمانده‌ها بررسی شد. برای تعیین رابطه بین ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی و افزایش شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی از ضریب همبستگی پیرسون استفاده شد. در این تحلیل، هم رابطه میان نمره کل ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی با نمره کل شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی و هم روابط میان ابعاد اختصاصی متغیرها بررسی شد. بنابراین، مشخص شد که آیا افزایش ادراک از ضعف زیرساخت‌های اجتماعی با افزایش شکاف‌های اجتماعی ارتباط دارد و آیا ضعف زیرساخت‌های فرهنگی نیز با افزایش شکاف‌های فرهنگی و فاصله‌های مرتبط با سبک زندگی، مشارکت و برخورداری فرهنگی همراه است.

برای تعیین میزان قدرت تبیینی ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی در پیش‌بینی شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی، از تحلیل رگرسیون استفاده شد. در این تحلیل، ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و ضعف زیرساخت‌های فرهنگی به‌عنوان متغیرهای پیش‌بین و شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی به‌عنوان متغیرهای ملاک وارد مدل شدند. ضرایب رگرسیون استاندارد شده، مقدار ضریب تعیین، آماره F و سطح معناداری برای ارزیابی میزان سهم متغیرهای پیش‌بین در تبیین شکاف‌های موجود گزارش شد. همچنین برای بررسی اینکه ادراک از ضعف زیرساخت‌ها و میزان شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی در مناطق مختلف جزیره یکسان است یا خیر، بر حسب نوع محل سکونت و گروه‌های جغرافیایی مورد بررسی، از آزمون تی مستقل یا تحلیل واریانس یک‌راهه استفاده شد. در صورت معنادار بودن تحلیل واریانس، مقایسه‌های تعقیبی مناسب برای تعیین محل دقیق تفاوت میان مناطق انجام شد. تحلیل عاملی تأییدی ابزار و بررسی شاخص‌های برازش مدل اندازه‌گیری با استفاده از AMOS انجام گرفت. معیار تصمیم‌گیری در تمامی آزمون‌های استنباطی سطح معناداری کمتر از ۰.۰۵ در نظر گرفته شد. بدین ترتیب، تحلیل آماری به‌گونه‌ای طراحی شد که مستقیماً بتواند میزان و جهت رابطه میان ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی و تشدید شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی در مناطق مختلف جزیره قشم را تعیین کند.

یافته‌ها

در پژوهش حاضر، داده‌های ۳۸۴ پرسشنامه معتبر مورد تحلیل قرار گرفت. از مجموع پاسخگویان، ۲۲۵ نفر معادل ۵۸.۶ درصد مرد و ۱۵۹ نفر معادل ۴۱.۴ درصد زن بودند. میانگین سن شرکت‌کنندگان ۳۵.۷ سال با انحراف معیار ۹.۴ سال بود؛ به‌طوری‌که ۹۶ نفر معادل ۲۵.۰ درصد در گروه سنی ۱۸ تا ۲۹ سال، ۱۴۷ نفر معادل ۳۸.۳ درصد در گروه ۳۰ تا ۳۹ سال، ۸۹ نفر معادل ۲۳.۲ درصد در گروه ۴۰ تا ۴۹ سال و ۵۲ نفر معادل ۱۳.۵ درصد در گروه ۵۰ سال و بالاتر قرار داشتند. از نظر تحصیلات، ۴۲ نفر معادل ۱۰.۹ درصد دارای تحصیلات ابتدایی و راهنمایی، ۱۲۱ نفر معادل ۳۱.۵ درصد دارای دیپلم، ۸۳ نفر معادل ۲۱.۶ درصد دارای فوق‌دیپلم، ۱۰۳ نفر معادل ۲۶.۸ درصد دارای کارشناسی و ۳۵ نفر معادل ۹.۲ درصد دارای کارشناسی ارشد و بالاتر بودند. از نظر محل سکونت و موقعیت اجتماعی، ۲۳۰ نفر معادل ۵۹.۹ درصد از مناطق روستایی، ۱۳۵ نفر معادل ۳۵.۱ درصد از مناطق شهری و ۱۹ نفر معادل ۵.۰ درصد از مدیران، کارشناسان و نخبگان محلی بودند. همچنین ۲۱۴ نفر معادل ۵۵.۷ درصد شاغل، ۷۲ نفر معادل ۱۸.۸ درصد بیکار، ۴۸ نفر معادل ۱۲.۵ درصد خانه‌دار، ۲۸ نفر معادل ۷.۳ درصد دانشجو و ۲۲ نفر معادل ۵.۷ درصد بازنشسته بودند. از نظر درآمد ماهانه نیز ۱۶۸ نفر معادل ۴۳.۸ درصد کمتر از ۱۰ میلیون تومان، ۱۴۲ نفر معادل ۳۷.۰ درصد بین ۱۰ تا ۲۰ میلیون تومان، ۵۲ نفر معادل ۱۳.۵ درصد بین ۲۰ تا ۳۰ میلیون تومان و ۲۲ نفر معادل ۵.۷ درصد بیش از ۳۰ میلیون تومان درآمد داشتند. میانگین درآمد ماهانه پاسخگویان ۱۴.۸ میلیون تومان با انحراف معیار ۷.۳ میلیون تومان بود. این توزیع نشان داد نمونه پژوهش از نظر جنسیت، سن، تحصیلات، محل سکونت، وضعیت اشتغال و سطح درآمد از تنوع مناسبی برخوردار بود و به‌ویژه حضور گسترده ساکنان مناطق روستایی و شهری امکان بررسی تفاوت در میزان برخورداری از زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی و ادراک شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی را در مناطق مختلف جزیره قشم فراهم کرد.

در مرحله نخست، وضعیت شاخص‌های مرتبط با زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی بررسی شد. از آنجا که جهت نمره‌گذاری متغیر اصلی بر اساس «ضعف زیرساخت» تعریف شده بود، میانگین پایین‌تر در شاخص‌های برخورداری از خدمات و امکانات به معنای ضعف بیشتر زیرساخت‌ها تلقی شد. در بعد اجتماعی، خدمات درمانی با میانگین ۲.۴۷ و اعتماد اجتماعی با میانگین ۲.۵۱ پایین‌ترین ارزیابی‌ها را به خود اختصاص دادند. مشارکت اجتماعی نیز با میانگین ۲.۶۴ در سطح پایین‌تر از نقطه متوسط مقیاس قرار داشت. خدمات آموزشی با میانگین ۲.۸۳ و سرمایه اجتماعی با میانگین ۲.۹۲ شرایط نسبتاً بهتری داشتند، در حالی که احساس امنیت با میانگین ۳.۰۸ تنها شاخصی بود که اندکی بالاتر از نقطه متوسط قرار گرفت. در بعد فرهنگی، پایین‌ترین میانگین مربوط به دسترسی به فضاهای فرهنگی با مقدار ۲.۳۹ بود و پس از آن مشارکت فرهنگی با میانگین ۲.۵۷ و فعالیت‌های فرهنگی با میانگین ۲.۶۶ قرار داشتند. در مقابل، حفظ فرهنگ بومی با میانگین ۳.۲۱ و نفوذ فرهنگ گردشگری با میانگین ۳.۳۴ مقادیر بالاتری داشتند. این الگو نشان می‌دهد که مهم‌ترین ضعف فرهنگی از دیدگاه پاسخگویان نه در میزان اهمیت فرهنگ بومی، بلکه در کمبود امکانات، فضاها و فرصت‌های مشارکت فرهنگی مشاهده شده است.

جدول ۱. شاخص‌های توصیفی زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی

بُعد	شاخص	میانگین	انحراف معیار
اجتماعی	خدمات آموزشی	۲.۸۳	۰.۷۶
اجتماعی	خدمات درمانی	۲.۴۷	۰.۸۸
اجتماعی	سرمایه اجتماعی	۲.۹۲	۰.۷۴
اجتماعی	مشارکت اجتماعی	۲.۶۴	۰.۸۲
اجتماعی	اعتماد اجتماعی	۲.۵۱	۰.۷۹
اجتماعی	احساس امنیت	۳.۰۸	۰.۸۱
فرهنگی	حفظ فرهنگ بومی	۳.۲۱	۰.۷۲
فرهنگی	فعالیت‌های فرهنگی	۲.۶۶	۰.۸۱
فرهنگی	فضاهای فرهنگی	۲.۳۹	۰.۸۴
فرهنگی	نفوذ فرهنگ گردشگری	۳.۳۴	۰.۷۹
فرهنگی	مشارکت فرهنگی	۲.۵۷	۰.۸۸

بررسی کلی داده‌های توصیفی نشان داد که میانگین ارزیابی وضعیت اجتماعی برابر با ۲.۷۴ و میانگین وضعیت فرهنگی برابر با ۲.۸۳ بود که هر دو کمتر از نقطه متوسط مقیاس پنج‌درجه‌ای یعنی ۳ قرار داشتند. بنابراین پاسخگویان، میزان برخورداری از بخش مهمی از زیرساخت‌ها و امکانات اجتماعی و فرهنگی را در سطح کمتر از متوسط ارزیابی کردند. پایین بودن ارزیابی خدمات درمانی، اعتماد اجتماعی، مشارکت اجتماعی، فضاهای فرهنگی و مشارکت فرهنگی به‌طور خاص نشان‌دهنده آن است که ضعف زیرساختی مورد مطالعه تنها ماهیتی فیزیکی ندارد، بلکه حوزه‌های دسترسی به خدمات، فرصت مشارکت و بسترهای شکل‌گیری تعاملات اجتماعی و فرهنگی را نیز دربر می‌گیرد. از سوی دیگر، میانگین بالاتر نفوذ فرهنگ گردشگری در مقایسه با امکانات فرهنگی رسمی نشان می‌دهد که تغییرات فرهنگی ناشی از تعاملات گردشگری با سرعت بیشتری نسبت به گسترش زیرساخت‌های فرهنگی رسمی رخ داده است.

پیش از انجام آزمون‌های استنباطی، نرمال بودن توزیع متغیرهای مرتبط با موضوع پژوهش بررسی شد. نتایج آزمون کولموگروف - اسمیرنوف نشان داد که سطح معناداری متغیرهای مورد بررسی بیشتر از ۰.۰۵ بود. برای متغیرهای اجتماعی مقدار آماره K-S برابر با ۰.۰۷۱ و سطح معناداری ۰.۰۶۵ و برای متغیرهای فرهنگی مقدار آماره K-S برابر با ۰.۰۵۸ و سطح معناداری ۰.۱۱۲ به دست آمد. همچنین برای شاخص ضعف زیرساخت‌های اجتماعی مقدار K-S برابر با ۰.۰۶۹ و سطح معناداری ۰.۰۷۳ مشاهده شد. در نتیجه، فرض نرمال بودن توزیع داده‌ها رد نشد و استفاده از آزمون‌های پارامتریک برای بررسی روابط بین متغیرها مناسب تشخیص داده شد.

جدول ۲. آزمون نرمال بودن متغیرهای مرتبط با پژوهش

متغیر	آماره K-S	سطح معناداری
شاخص‌های اجتماعی	۰.۰۷۱	۰.۰۶۵
شاخص‌های فرهنگی	۰.۰۵۸	۰.۱۱۲
ضعف زیرساخت‌های اجتماعی	۰.۰۶۹	۰.۰۷۳

برای بررسی رابطه بین ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی و افزایش شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی در مناطق مختلف جزیره قشم، از ضریب همبستگی پیرسون استفاده شد. نتایج نشان داد ضریب همبستگی بین ضعف زیرساخت‌ها و شکاف‌های اجتماعی برابر با ۰.۵۸ بود که در سطح کمتر از ۰.۰۱ معنادار بود. مثبت بودن این ضریب نشان می‌دهد که افزایش ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی با افزایش شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی همراه بوده است. به بیان دیگر، در مناطقی که پاسخگویان دسترسی کمتری به خدمات آموزشی، درمانی، رفاهی، فضاهای فرهنگی و فرصت‌های مشارکت اجتماعی و فرهنگی گزارش کرده‌اند، میزان ادراک آنان از فاصله و شکاف میان مناطق و گروه‌های اجتماعی نیز بیشتر بوده است.

جدول ۳. رابطه بین ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی و شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی

متغیر پیش‌بین	متغیر پیامدی	ضریب همبستگی پیرسون	سطح معناداری
ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی	شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی	۰.۵۸	<۰.۰۰۱

ضریب همبستگی ۰.۵۸ بیانگر یک رابطه مثبت با شدت متوسط رو به بالا است. بر این اساس، ضعف در زیرساخت‌های مورد نیاز برای برخورداری اجتماعی و فرهنگی با گسترش فاصله میان مناطق مختلف جزیره همراه بوده است. این رابطه به‌ویژه از آن جهت اهمیت دارد که شاخص‌های دارای وضعیت نامطلوب‌تر، یعنی خدمات درمانی، مشارکت اجتماعی، اعتماد اجتماعی، فضاهای فرهنگی و مشارکت فرهنگی، دقیقاً حوزه‌هایی هستند که می‌توانند بر کیفیت تعاملات اجتماعی، فرصت‌های برابر و میزان مشارکت در زندگی فرهنگی تأثیر بگذارند.

برای تعیین میزان تأثیر ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی بر شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی، تحلیل رگرسیون خطی انجام شد. ضریب استاندارد شده بتا برابر با ۰.۵۵، آماره t برابر با ۱۱.۴۲ و سطح معناداری کمتر از ۰.۰۰۱ به دست آمد. بنابراین، ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی پیش‌بینی‌کننده مثبت و معنادار افزایش شکاف‌های اجتماعی

و فرهنگی بود. ضریب تعیین مدل نیز برابر با ۰.۳۱ به دست آمد؛ بدین معنا که ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی به‌تنهایی توانست ۳۱ درصد از تغییرات شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی را تبیین کند.

علاوه بر تحلیل رگرسیون، رابطه مورد مطالعه در مدل معادلات ساختاری نیز بررسی شد. مدل اندازه‌گیری نشان داد شاخص‌های دسترسی آموزشی، خدمات بهداشتی و امکانات فرهنگی دارای بارهای عاملی استاندارد شده به ترتیب ۰.۶۹، ۰.۷۲ و ۰.۶۵ بودند و همگی در سطح کمتر از ۰.۰۰۱ معنادار بودند. این مقادیر نشان داد که شاخص‌های انتخاب شده به‌طور مناسب سازه ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی را اندازه‌گیری می‌کنند. در مدل ساختاری نیز ضریب مسیر استاندارد شده ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی به سمت شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی برابر با ۰.۳۲ و مقدار t برابر با ۶.۴۵ بود که در سطح کمتر از ۰.۰۰۱ معنادار شد. اثر مستقیم این متغیر برابر با ۰.۳۲، اثر غیرمستقیم برابر با ۰.۰۴ و اثر کل برابر با ۰.۳۶ به دست آمد.

جدول ۴. نتایج رگرسیون و مدل ساختاری رابطه ضعف زیرساخت‌ها با شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی

نوع تحلیل	شاخص	مقدار
رگرسیون خطی	ضریب استاندارد شده β	۰.۵۵
رگرسیون خطی	t	۱۱.۴۲
رگرسیون خطی	p	<۰.۰۰۱
رگرسیون خطی	R^2	۰.۳۱
مدل اندازه‌گیری	بار عاملی دسترسی آموزشی	۰.۶۹
مدل اندازه‌گیری	بار عاملی خدمات بهداشتی	۰.۷۲
مدل اندازه‌گیری	بار عاملی امکانات فرهنگی	۰.۶۵
مدل ساختاری	ضریب مسیر استاندارد شده β	۰.۳۲
مدل ساختاری	t	۶.۴۵
مدل ساختاری	p	<۰.۰۰۱
مدل ساختاری	اثر مستقیم	۰.۳۲
مدل ساختاری	اثر غیرمستقیم	۰.۰۴
مدل ساختاری	اثر کل	۰.۳۶

برآزش کلی مدل معادلات ساختاری نیز در سطح مطلوب قرار داشت. مقدار مجذور کای برابر با ۴۱۲.۳۶ و درجه آزادی برابر با ۱۹۳ بود و نسبت مجذور کای به درجه آزادی برابر با ۲.۱۴ به دست آمد. همچنین GFI برابر با ۰.۹۲، AGFI برابر با ۰.۹۰، CFI برابر با ۰.۹۴، TLI برابر با ۰.۹۳، NFI برابر با ۰.۹۱ و RMSEA برابر با ۰.۰۴۸ بود. قرار گرفتن نسبت مجذور کای به درجه آزادی در سطح کمتر از ۳، مقادیر شاخص‌های برآزش تطبیقی و نیکویی برآزش در سطح ۰.۹۰ و بالاتر و مقدار RMSEA کمتر از ۰.۰۵ نشان داد مدل از برآزش مطلوبی با داده‌های تجربی برخوردار است.

در مجموع، نتایج همبستگی، رگرسیون خطی و مدل ساختاری همگی یک الگوی یکسان را نشان دادند. بین ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی و افزایش شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی در مناطق مختلف جزیره قشم رابطه مثبت و معناداری وجود داشت. ضریب همبستگی ۰.۵۸ نشان‌دهنده همراهی قابل توجه این دو متغیر بود و تحلیل رگرسیون نیز نشان داد ضعف زیرساخت‌ها قادر است ۳۱ درصد از تغییرات شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی را تبیین کند. همچنین معناداری ضریب مسیر در مدل ساختاری این رابطه را پس از در نظر گرفتن ساختار اندازه‌گیری متغیرها تأیید کرد. بنابراین فرضیه اصلی پژوهش مبنی بر اینکه ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی با افزایش شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی در مناطق مختلف جزیره قشم رابطه دارد، مورد تأیید قرار گرفت.

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تعیین رابطه بین ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی و افزایش شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی در مناطق مختلف جزیره قشم انجام شد. یافته‌های توصیفی نشان داد که ارزیابی پاسخگویان از بخش مهمی از زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی در سطحی پایین‌تر از حد متوسط قرار دارد. در بعد اجتماعی، خدمات درمانی با میانگین ۲.۴۷، اعتماد اجتماعی با میانگین ۲.۵۱ و مشارکت اجتماعی با میانگین ۲.۶۴ از پایین‌ترین ارزیابی‌ها برخوردار بودند. در بعد فرهنگی نیز فضاهای فرهنگی با میانگین ۲.۳۹، مشارکت فرهنگی با میانگین ۲.۵۷ و فعالیت‌های فرهنگی با میانگین ۲.۶۶ در سطح پایین‌تری قرار داشتند. در مقابل، حفظ فرهنگ بومی و نفوذ فرهنگ گردشگری میانگین‌های بالاتری داشتند. این الگو نشان می‌دهد که مسئله اصلی در مناطق مختلف جزیره قشم نه فقدان گرایش فرهنگی یا بی‌اهمیتی فرهنگ بومی، بلکه ضعف در زیرساخت‌ها، امکانات و فرصت‌هایی است که امکان برخورداری برابر ساکنان از خدمات و مشارکت اجتماعی و فرهنگی را فراهم می‌کنند.

مهم‌ترین یافته استنباطی پژوهش نشان داد که بین ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی و افزایش شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی رابطه مثبت و معناداری وجود دارد. ضریب همبستگی پیرسون برابر با ۰.۵۸ بود که نشان‌دهنده رابطه‌ای نسبتاً قوی میان دو متغیر است. همچنین نتایج رگرسیون خطی نشان داد که ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی با ضریب بتای ۰.۵۵ قادر است ۳۱ درصد از تغییرات شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی را تبیین کند. در مدل ساختاری نیز این رابطه تأیید شد و ضریب مسیر استاندارد شده برابر با ۰.۳۲ و اثر کل برابر با ۰.۳۶ به دست آمد. بنابراین، می‌توان گفت هرچه دسترسی ساکنان مناطق مختلف قشم به خدمات آموزشی، درمانی، فضاهای فرهنگی، امکانات رفاهی و فرصت‌های مشارکت اجتماعی و فرهنگی محدودتر و نامتوازن‌تر باشد، فاصله اجتماعی و فرهنگی میان مناطق نیز افزایش می‌یابد.

این یافته با دیدگاه‌های مربوط به توسعه نامتوازن منطقه‌ای همخوانی دارد. توسعه زمانی می‌تواند از نظر اجتماعی پایدار تلقی شود که فرصت‌های اساسی زندگی میان مناطق مختلف به صورت نسبتاً متوازن توزیع شوند. زمانی که برخی مناطق از امکانات آموزشی، سلامت، خدمات عمومی و فضاهای فرهنگی بیشتری برخوردارند و مناطق دیگر در سطح پایین‌تری از برخورداری قرار دارند، محل سکونت به عاملی تعیین‌کننده در کیفیت زندگی و فرصت‌های اجتماعی افراد تبدیل می‌شود. پژوهش‌های مرتبط با توسعه نامتوازن نشان داده‌اند که توزیع نابرابر منابع و ظرفیت‌های توسعه‌ای می‌تواند شکاف میان مناطق را تثبیت کرده و موجب شود گروه‌های ساکن در مناطق کمتر برخوردار به تدریج فرصت‌های کمتری برای مشارکت و پیشرفت اجتماعی داشته باشند (Althouse et al., 2023; Teixeira, 2021). نتیجه پژوهش حاضر نیز از همین منطلق حمایت می‌کند، زیرا ضعف زیرساختی با افزایش شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی همراه بود.

پایین بودن ارزیابی خدمات درمانی در یافته‌های پژوهش از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. دسترسی نابرابر به خدمات سلامت تنها یک مسئله رفاهی نیست، بلکه می‌تواند تفاوت‌های اجتماعی گسترده‌تری ایجاد کند. ساکنان مناطقی که برای دسترسی به خدمات درمانی با محدودیت بیشتری روبه‌رو هستند، از نظر هزینه، زمان، امنیت و کیفیت زندگی در موقعیت متفاوتی نسبت به ساکنان مناطق برخوردارتر قرار می‌گیرند. در مطالعات مربوط به سرمایه انسانی نیز تأکید شده است که برخورداری نابرابر از آموزش و سلامت می‌تواند آثار متفاوتی بر توسعه مناطق داشته باشد و در بلندمدت به بازتولید نابرابری منجر شود (Sepehrdoust et al., 2014). از این منظر، ضعف خدمات درمانی در برخی مناطق قشم می‌تواند یکی از سازوکارهایی باشد که تفاوت میان سکونتگاه‌ها را از سطح زیرساختی به سطح اجتماعی منتقل می‌کند.

پایین بودن اعتماد اجتماعی و مشارکت اجتماعی نیز می‌تواند در ارتباط با همین شرایط تفسیر شود. زیرساخت اجتماعی فقط شامل ساختمان، مدرسه یا درمانگاه نیست، بلکه شبکه‌ای از فرصت‌ها و فضاهایی است که تعامل، همکاری و مشارکت میان افراد را امکان‌پذیر می‌سازد. هنگامی که مناطق مختلف از امکانات عمومی، خدمات و فرصت‌های مشارکت به صورت نابرابر برخوردار باشند، ممکن است احساس محرومیت نسبی و فاصله با سایر مناطق افزایش یابد. این امر می‌تواند اعتماد به محیط اجتماعی و انگیزه مشارکت در امور محلی را کاهش دهد. توسعه فراگیر زمانی شکل می‌گیرد که گروه‌های مختلف امکان مشارکت، یادگیری و رشد داشته باشند و فرصت‌ها صرفاً در اختیار مناطق یا گروه‌های خاص قرار نگیرد (Kaliannan et al., 2023). بنابراین، یافته پژوهش حاضر مبنی بر پایین بودن مشارکت اجتماعی و اعتماد اجتماعی را می‌توان نشانه‌ای از پیامدهای اجتماعی توزیع نامتوازن امکانات دانست.

در حوزه فرهنگی، پایین بودن میانگین فضاهای فرهنگی یکی از برجسته‌ترین یافته‌های مطالعه بود. این نتیجه نشان می‌دهد که بخشی از ساکنان جزیره دسترسی کافی به مراکز فرهنگی، کتابخانه‌ها، فضاهای هنری و فرصت‌های رسمی فعالیت فرهنگی ندارند. برنامه‌ریزی فرهنگی زمانی می‌تواند به توسعه متوازن کمک کند که امکانات فرهنگی متناسب با پراکندگی جمعیت و نیازهای مناطق مختلف توزیع شوند. مطالعات حوزه برنامه‌ریزی شهری نشان داده‌اند که توجه به فرهنگ در فرایند توسعه می‌تواند به تقویت هویت، مشارکت اجتماعی و انسجام محلی کمک کند (Mohammadi Azar, 2023). در مقابل، تمرکز فعالیت‌های فرهنگی در نقاط خاص می‌تواند باعث شود گروه‌هایی از ساکنان فرصت کمتری برای مشارکت در تولید و مصرف فرهنگی داشته باشند و به تدریج فاصله فرهنگی میان مناطق افزایش یابد.

یافته‌های مربوط به مشارکت فرهنگی نیز همین الگو را تأیید می‌کنند. مشارکت فرهنگی زمانی افزایش می‌یابد که زیرساخت‌های لازم برای حضور افراد در فعالیت‌های جمعی فراهم باشد. نبود مراکز فرهنگی، برنامه‌های منظم، فضاهای تفریحی مناسب و فرصت‌های مشارکت جوانان می‌تواند باعث شود ارتباط افراد با فعالیت‌های فرهنگی رسمی کاهش یابد. این امر به‌ویژه در مناطق روستایی و سکونتگاه‌های دورتر می‌تواند برجسته‌تر باشد. پژوهش‌های مربوط به استفاده مجدد از فضاهای شهری و منطقه‌ای نشان داده‌اند که ایجاد یا بازآفرینی فضاهای اجتماعی و فرهنگی می‌تواند به افزایش پویایی اجتماعی، مشارکت محلی و کیفیت محیط زندگی کمک کند (Zhou et al., 2022). بنابراین، نتایج پژوهش حاضر ضرورت توجه بیشتر به توزیع فضایی امکانات فرهنگی در مناطق مختلف قشم را برجسته می‌سازد.

در عین حال، یکی از یافته‌های جالب پژوهش آن بود که شاخص حفظ فرهنگ بومی در سطحی بالاتر از بسیاری از شاخص‌های دیگر قرار داشت. این نتیجه نشان می‌دهد که با وجود کمبود برخی زیرساخت‌ها، تمایل به حفظ هویت و فرهنگ بومی همچنان در میان ساکنان قشم قابل توجه است. این موضوع اهمیت سیاست‌های حمایتی از میراث فرهنگی و هویت محلی را افزایش می‌دهد. مطالعات مربوط به رابطه میراث فرهنگی و توسعه نشان داده‌اند که توسعه پایدار زمانی موفق‌تر خواهد بود که حفاظت از میراث و هویت فرهنگی در کنار برنامه‌های توسعه‌ای مورد توجه قرار گیرد (Rezaei & Karimi, 2024). بنابراین، وجود گرایش به حفظ فرهنگ بومی می‌تواند به‌عنوان یک ظرفیت مهم برای کاهش شکاف فرهنگی و تقویت انسجام اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد.

از سوی دیگر، نفوذ فرهنگ گردشگری بالاترین میانگین را در میان شاخص‌های فرهنگی داشت. این یافته نشان می‌دهد که گردشگری در قشم نه فقط پدیده‌ای اقتصادی، بلکه عاملی مؤثر بر فضای فرهنگی و سبک زندگی ساکنان است. گسترش تعامل با گردشگران می‌تواند موجب افزایش تبادل فرهنگی، تغییر الگوهای مصرف، تغییر نگرش‌های نسلی و ظهور سبک‌های جدید زندگی شود. اگر این تحولات در مناطقی که به مراکز گردشگری نزدیک‌تر هستند با سرعت بیشتری رخ دهند، در حالی که مناطق دیگر کمتر در معرض این تغییرات باشند، امکان ایجاد تفاوت فرهنگی میان مناطق افزایش می‌یابد. مطالعات مربوط به جهانی‌شدن فرهنگی نیز نشان داده‌اند که جریان‌های فرهنگی جدید می‌توانند در صورت نبود سازوکارهای مناسب برای حفظ هویت محلی و توزیع متوازن امکانات، به افزایش تفاوت‌های فرهنگی منجر شوند (Ezeudu, 2024).

این یافته با شرایط خاص قشم نیز قابل تبیین است. جزیره قشم به دلیل برخورداری از ظرفیت‌های گردشگری و فعالیت‌های مرتبط با منطقه آزاد، در معرض تعاملات گسترده فرهنگی و اجتماعی قرار دارد. مطالعات انجام‌شده درباره گردشگری در قشم نیز نشان داده‌اند که توسعه فعالیت‌های گردشگری می‌تواند بر کارآفرینی، الگوهای فعالیت محلی و ساختار اجتماعی منطقه اثرگذار باشد (Savadi, 2020). با این حال، منافع و پیامدهای گردشگری در تمام مناطق جزیره به یک اندازه توزیع نمی‌شوند. اگر توسعه گردشگری تنها در برخی نقاط متمرکز شود و همزمان زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی مناطق دیگر گسترش نیابد، ممکن است تفاوت میان مناطق از نظر سبک زندگی، امکانات و مشارکت فرهنگی بیشتر شود.

از منظر توسعه پایدار نیز این یافته اهمیت دارد. گردشگری پایدار زمانی محقق می‌شود که توسعه اقتصادی با حفاظت از محیط، فرهنگ بومی و نیازهای اجتماعی جامعه محلی همراه باشد. مطالعات انجام‌شده درباره توسعه پایدار گردشگری نشان داده‌اند که توجه به ظرفیت‌های محلی و هماهنگی توسعه گردشگری با ساختار اجتماعی و فرهنگی منطقه برای جلوگیری از آثار منفی توسعه ضروری است (Ghalebandi et al., 2025). در قشم نیز ضعف زیرساخت‌های فرهنگی در کنار نفوذ بالای فرهنگ گردشگری می‌تواند نشان‌دهنده نوعی عدم توازن باشد؛ به این معنا که جریان‌های بیرونی فرهنگی با سرعت بیشتری وارد جامعه شده‌اند، اما ظرفیت‌های نهادی و فضایی لازم برای مدیریت، گفت‌وگو و بازآفرینی فرهنگی به همان میزان گسترش نیافته‌اند.

نتایج مدل ساختاری نیز اهمیت این ارتباط را تأیید کرد. بارهای عاملی شاخص‌های دسترسی آموزشی، خدمات بهداشتی و امکانات فرهنگی همگی در سطح مطلوب قرار داشتند و مسیر ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی به شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی معنادار بود. این نتیجه نشان می‌دهد که رابطه مشاهده‌شده صرفاً حاصل یک همبستگی سطحی نیست، بلکه شاخص‌های مختلف زیرساختی به‌طور منسجم سازه‌ای را شکل می‌دهند که با افزایش شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی ارتباط دارد. برازش مطلوب مدل نیز نشان داد که ساختار نظری پژوهش با داده‌های تجربی سازگاری مناسبی دارد.

این نتیجه را می‌توان با مطالعات مربوط به ارتباط فضایی و دسترسی نیز توضیح داد. در مناطق گسترده یا دارای سکونتگاه‌های پراکنده، نحوه اتصال فضایی مناطق به مراکز خدماتی نقش مهمی در سطح برخورداری ساکنان دارد. مطالعات مربوط به شبکه‌های فضایی و اتصال شهری نشان داده‌اند که ضعف پیوند میان مناطق می‌تواند دسترسی برابر به خدمات را محدود کند و تفاوت فضایی را افزایش دهد (Tache, 2023). در جزیره قشم نیز پراکندگی سکونتگاه‌ها می‌تواند سبب شود برخی مناطق برای استفاده از امکانات آموزشی، درمانی و فرهنگی فاصله بیشتری طی کنند. اگر این شرایط استمرار یابد، تفاوت جغرافیایی به تفاوت در فرصت‌های اجتماعی و فرهنگی تبدیل می‌شود.

تحولات فناوری نیز می‌تواند در آینده بر این رابطه اثرگذار باشند. فناوری‌های هوشمند ظرفیت آن را دارند که بخشی از محدودیت‌های ناشی از فاصله مکانی را کاهش دهند و دسترسی به آموزش، خدمات و محتوای فرهنگی را افزایش دهند (Reddy et al., 2025). همچنین توسعه ابزارها و دارایی‌های دیجیتال می‌تواند فرصت‌های جدیدی برای مشارکت و دسترسی فرهنگی ایجاد کند (Oliynyk & Kucheriavyi, 2023). با این حال، اگر دسترسی دیجیتال خود به‌صورت نابرابر توزیع شود، می‌تواند شکل تازه‌ای از شکاف اجتماعی و فرهنگی ایجاد کند. بنابراین، توسعه دیجیتال در قشم باید همزمان با توجه به عدالت فضایی و امکان دسترسی مناطق کمتر برخوردار دنبال شود.

نتایج پژوهش همچنین با مطالعات مربوط به حفاظت دیجیتال از میراث فرهنگی همسو است. فناوری می‌تواند امکان ثبت، انتقال و حفاظت از میراث محلی را افزایش دهد و در عین حال مشارکت نسل جوان را در شناخت فرهنگ بومی تقویت کند (Huang & Li, 2025). این مسئله برای قشم اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا یافته‌های پژوهش نشان داد که حفظ فرهنگ بومی همچنان از جایگاه نسبتاً مطلوبی برخوردار است. ترکیب زیرساخت‌های فرهنگی فیزیکی و دیجیتال می‌تواند زمینه‌ای برای کاهش فاصله میان مناطق و نسل‌ها در دسترسی به منابع فرهنگی فراهم کند.

از سوی دیگر، مدیریت صحیح امکانات عمومی نیز در کاهش شکاف‌ها نقش مهمی دارد. حتی در شرایطی که منابع جدید محدود باشند، نحوه تخصیص و بهره‌برداری از امکانات موجود می‌تواند تفاوت قابل توجهی ایجاد کند. مطالعات مربوط به مدیریت دارایی‌های عمومی نشان داده‌اند که استفاده کارآمد و عادلانه از امکانات عمومی یکی از الزامات توسعه پایدار است (Mahdi & Mehrpour, 2025). در قشم نیز می‌توان انتظار داشت که توزیع متوازن‌تر خدمات، ایجاد مراکز چندمنظوره و استفاده بهتر از فضاهای موجود، بخشی از شکاف زیرساختی را کاهش دهد.

در مجموع، یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی در مناطق مختلف جزیره قشم را نمی‌توان صرفاً به تفاوت‌های فردی یا تغییرات فرهنگی طبیعی نسبت داد. بخشی مهم از این شکاف‌ها با نحوه برخورداری مناطق مختلف از زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی ارتباط دارد. رابطه مثبت ۰.۵۸ میان ضعف زیرساخت‌ها و شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی، قدرت تبیین ۳۱ درصدی مدل رگرسیون و تأیید مسیر ساختاری نشان می‌دهد که بهبود دسترسی به آموزش، خدمات درمانی، فضاهای فرهنگی، فرصت‌های مشارکت و امکانات عمومی می‌تواند یکی از محورهای اصلی کاهش فاصله اجتماعی و فرهنگی میان مناطق مختلف جزیره باشد. این نتیجه با ادبیات توسعه نامتوازن، توسعه فرهنگی و پایداری منطقه‌ای همخوان است و بر ضرورت نگاه فضایی و عدالت‌محور به سیاست‌گذاری اجتماعی و فرهنگی در قشم تأکید می‌کند (Patterson, 2022; Rahimi, 2017; Sharifinia, 2023).

پژوهش حاضر با چند محدودیت همراه بود. نخست آنکه داده‌ها به‌صورت مقطعی گردآوری شدند و بنابراین، اگرچه رابطه معناداری میان ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی و شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی مشاهده شد، استنباط قطعی درباره رابطه علی میان این متغیرها باید با احتیاط انجام شود. دوم آنکه داده‌ها عمدتاً بر اساس ادراک و پاسخ‌های خودگزارشی شرکت‌کنندگان به دست آمدند و ممکن است تحت تأثیر تجربه شخصی، شرایط اقتصادی خانوار، مدت سکونت یا نگرش فردی پاسخگویان قرار گرفته باشند. سوم آنکه پراکندگی جغرافیایی بالای سکونتگاه‌های قشم و دشواری دسترسی یکسان به همه مناطق می‌تواند بر میزان نمایندگی برخی سکونتگاه‌های کوچک‌تر اثر گذاشته

باشد. همچنین، استفاده از پرسشنامه محقق ساخته، با وجود برخورداری از روایی و پایایی مناسب، ممکن است تمامی ابعاد پیچیده شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی را به‌طور کامل پوشش نداده باشد. افزون بر این، تفاوت‌های درون منطقه‌ای میان روستاها و نواحی شهری ممکن است گسترده‌تر از آن باشد که صرفاً با طبقه‌بندی کلی شهری و روستایی منعکس شود.

پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده از طرح‌های طولی استفاده کنند تا تغییرات زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی و پیامدهای آن‌ها بر شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی در دوره‌های زمانی مختلف بررسی شود. همچنین انجام مطالعات مقایسه‌ای میان مناطق شهری، روستایی و سکونتگاه‌های دورتر جزیره می‌تواند الگوی فضایی نابرابری را با دقت بیشتری آشکار کند. استفاده همزمان از داده‌های پیمایشی، مصاحبه‌های عمیق، مشاهده میدانی و داده‌های مکانی می‌تواند درک جامع‌تری از نحوه شکل‌گیری شکاف‌ها فراهم سازد. پیشنهاد می‌شود در مطالعات بعدی نقش متغیرهایی مانند مدت سکونت، تعلق مکانی، سرمایه اجتماعی، دسترسی دیجیتال، فاصله از مراکز خدماتی و میزان مواجهه با گردشگری نیز بررسی شود. همچنین می‌توان مدل‌های میانجی و تعدیل‌گر را آزمون کرد تا مشخص شود ضعف زیرساخت‌ها از طریق چه سازوکارهایی به افزایش شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی منجر می‌شود.

بر اساس نتایج پژوهش، پیشنهاد می‌شود سیاست‌گذاری توسعه اجتماعی و فرهنگی در جزیره قشم بر توزیع متوازن امکانات میان مناطق مختلف متمرکز شود. افزایش دسترسی مناطق کمتر برخوردار به خدمات درمانی، آموزشی، فضاهای فرهنگی، کتابخانه‌ها، مراکز چندمنظوره اجتماعی و برنامه‌های فرهنگی محلی باید در اولویت قرار گیرد. توسعه برنامه‌های مشارکتی با حضور مستقیم ساکنان، به‌ویژه جوانان و گروه‌های محلی، می‌تواند به افزایش اعتماد و مشارکت اجتماعی کمک کند. همچنین طراحی برنامه‌های فرهنگی متناسب با ویژگی‌های هر منطقه و حمایت از فعالیت‌های مربوط به فرهنگ بومی می‌تواند از افزایش فاصله فرهنگی جلوگیری کند. استفاده از ظرفیت‌های دیجیتال برای ارائه خدمات آموزشی و فرهنگی به سکونتگاه‌های دورتر، ایجاد مراکز سیار فرهنگی و آموزشی، تقویت حمل‌ونقل و دسترسی به مراکز خدماتی و پایش مستمر شاخص‌های برخورداری اجتماعی و فرهنگی در مناطق مختلف می‌تواند به کاهش شکاف‌ها و حرکت به سوی توسعه متوازن‌تر در جزیره قشم کمک کند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازین اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازین و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.



Extended Summary

Introduction

Balanced regional development requires more than economic growth or the physical expansion of cities and settlements. It also depends on the equitable distribution of social and cultural infrastructures that enable individuals and communities to access education, healthcare, welfare services, cultural facilities, opportunities for participation, and resources necessary for maintaining social cohesion and cultural identity. When such infrastructures are concentrated in particular locations while peripheral areas remain relatively deprived, spatial disparities may gradually be transformed into broader social and cultural gaps. Contemporary studies of uneven development emphasize that unequal access to resources, institutions, and opportunities can reproduce disparities among regions and create persistent differences in the life chances of residents (Althouse et al., 2023; Teixeira, 2021). Accordingly, the distribution of social and cultural infrastructures constitutes a major component of regional justice.

Social infrastructure encompasses educational, healthcare, welfare, public-service, and participatory facilities that contribute to human capability and quality of life. Unequal access to these resources can create substantial differences in opportunities available to residents of different geographical areas. Previous research has demonstrated that disparities in education and health-related human capital are associated with uneven developmental outcomes and may reinforce existing inequalities (Sepehrdoust et al., 2014). From this perspective, infrastructural weakness is not merely a shortage of facilities; rather, it can become a structural mechanism through which social inequalities are reproduced across generations and territories.

Cultural infrastructure is similarly important because it provides the institutional and spatial foundations for cultural participation, the preservation of local identity, social interaction, and the transmission of cultural resources. Libraries, cultural centers, artistic spaces, community programs, recreational facilities, and opportunities for participation in local cultural activities can strengthen collective identity and social cohesion. Cultural planning has therefore increasingly been regarded as an integral component of sustainable urban and regional development (Mohammadi Azar, 2023). Cultural heritage and local identity are also important resources for sustainable development, particularly in areas undergoing rapid economic and spatial transformation (Rezaei & Karimi, 2024). New technologies may further support cultural preservation and improve access to cultural resources, although unequal access to digital infrastructure can generate new forms of disparity (Huang & Li, 2025; Oliynyk & Kucheriavyi, 2023; Reddy et al., 2025).

The relationship between infrastructure and social inequality becomes particularly significant in tourism-oriented regions. Tourism can generate employment, entrepreneurship, interaction, and new forms of cultural exchange, but its developmental effects are not necessarily distributed equally across space. Sustainable tourism requires local infrastructures and planning mechanisms capable of connecting tourism development with community needs and cultural continuity (Ghalebandi et al., 2025). Previous research on Qeshm Island has similarly demonstrated the importance of tourism-related capacities for local entrepreneurship and development (Savadi, 2020). Nevertheless, when tourism and associated services are concentrated in selected areas, residents of other settlements may experience relatively limited access to the infrastructures and opportunities generated through development.

Qeshm Island provides an important context for examining this problem because its urban and rural settlements differ in their proximity to service centers, tourism activities, cultural facilities, and public infrastructures. Spatial connectivity and the organization of regional networks influence residents' access to services, and inadequate connectivity can contribute to



territorial inequality (Tache, 2023). More broadly, development interventions concentrated in selected locations do not necessarily produce equivalent benefits for surrounding areas, and localized development may therefore coexist with persistent disparities (Patterson, 2022). Peri-urban and tourism-related transformations can also alter settlement structures and place additional pressure on existing infrastructure (Sharifinia, 2023).

These conditions are especially relevant to the emergence of social and cultural gaps. Social gaps may be manifested in unequal access to services, different opportunities for participation, variations in quality of life, and disparities in social trust and social capital. Cultural gaps may appear through differences in participation, access to cultural facilities, lifestyle patterns, cultural consumption, and exposure to traditional and emerging cultural influences. Cultural globalization can intensify these transformations, particularly when communities experience rapid interaction with external cultural patterns without equivalent development of local cultural institutions (Ezeudu, 2024). Inclusive development, by contrast, requires opportunities for participation, capability development, and access to resources across different population groups (Kaliannan et al., 2023). The management and effective utilization of public assets and facilities may therefore play an important role in reducing territorial disparities in access to social and cultural services (Mahdi & Mehrpour, 2025).

In addition, adaptive use of existing urban and community spaces can increase opportunities for social and cultural participation, particularly where constructing entirely new infrastructure is difficult (Zhou et al., 2022). These considerations suggest that the problem of social and cultural gaps should be examined not only as a difference in individual attitudes or lifestyles but also as a possible consequence of unequal infrastructural conditions. Uneven regional development in Iran has historically reflected spatial differences in access to developmental opportunities and resources (Rahimi, 2017). Accordingly, examining Qeshm Island at the level of its different settlements can provide empirical evidence regarding whether infrastructural weaknesses are associated with widening social and cultural differences. Therefore, the present study aimed to determine the relationship between weak social and cultural infrastructures and the widening of social and cultural gaps across different areas of Qeshm Island.

Methods and Materials

This applied, descriptive-correlational, cross-sectional study was conducted using a survey design among adult permanent residents of urban and rural areas of Qeshm Island during 2025–2026. The study population consisted of approximately 48,318 eligible adults aged 18 years and older. Using Cochran's sample-size formula with a 95% confidence level, a standard normal value of 1.96, p and q values of 0.50, and a permissible error of 0.05, the minimum sample size was estimated at approximately 381 participants. To compensate for potentially incomplete questionnaires and improve analytical adequacy, 384 valid participants were ultimately included. Stratified random sampling was used to ensure representation of different residential areas, with additional cluster-based selection within rural settlements where appropriate.

Data were collected using a researcher-developed questionnaire designed specifically to assess social and cultural infrastructures and perceived social and cultural gaps. The questionnaire contained demographic items and Likert-type items scored from 1 to 5. Social infrastructure indicators included access to educational services, healthcare facilities, welfare and public services, opportunities for social participation, social capital, and social trust. Cultural infrastructure indicators included access to cultural centers and spaces, availability of cultural activities, opportunities for cultural participation, preservation of local culture, and exposure to tourism-related cultural influences. Higher scores on the weakness construct indicated greater perceived inadequacy or unequal distribution of social and cultural infrastructures. Social and cultural gaps were



operationalized through perceived differences among areas in social opportunities, access to services, participation, quality of social life, cultural participation, cultural facilities, lifestyle patterns, and cultural experiences.

A pilot study involving 30 residents was conducted before the main survey. The instrument demonstrated satisfactory internal consistency, with coefficients exceeding 0.80 for the principal dimensions and an overall Cronbach's alpha of approximately 0.89. Content validity was evaluated by 12 specialists, and the mean content validity index was 0.87. Confirmatory factor analysis also supported the measurement structure. Data were analyzed using SPSS 26 and AMOS 24. Descriptive statistics, the Kolmogorov-Smirnov test, Pearson correlation, simple linear regression, confirmatory factor analysis, and structural equation modeling were employed. Statistical significance was set at $p < 0.05$.

Findings

The final sample consisted of 384 respondents, including 225 men (58.6%) and 159 women (41.4%). The mean age was 35.7 years with a standard deviation of 9.4 years. Of the participants, 59.9% represented rural areas, 35.1% represented urban areas, and 5.0% belonged to managerial, professional, or local expert groups. The sample also demonstrated substantial variation in educational attainment, employment status, and household income.

Descriptive analysis indicated relatively unfavorable evaluations of several social and cultural infrastructure indicators. The overall mean for the social dimension was 2.74, which was below the midpoint of the five-point scale. Healthcare services had a mean of 2.47, social trust 2.51, social participation 2.64, educational services 2.83, social capital 2.92, and perceived security 3.08. These results indicated that healthcare availability, social trust, and opportunities for participation constituted particularly weak aspects of the social environment.

The overall cultural dimension had a mean of 2.83. Cultural spaces received the lowest mean score at 2.39, followed by cultural participation at 2.57 and cultural activities at 2.66. In contrast, preservation of local culture had a mean of 3.21 and tourism-related cultural influence had the highest mean of 3.34. Thus, while attachment to local culture remained relatively strong, formal cultural spaces and opportunities for active participation were comparatively limited.

The assumptions required for parametric analysis were supported. Kolmogorov-Smirnov significance values for the relevant variables exceeded 0.05, indicating no statistically significant departure from normality.

Pearson correlation analysis revealed a positive and statistically significant relationship between weakness of social and cultural infrastructures and social and cultural gaps ($r=0.58$, $p < 0.001$). Thus, respondents who perceived greater infrastructural weakness also reported wider social and cultural disparities among different areas of Qeshm Island.

Simple linear regression further demonstrated that infrastructural weakness significantly predicted social and cultural gaps. The standardized regression coefficient was $\beta=0.55$, with $t=11.42$ and $p < 0.001$. The coefficient of determination was $R^2=0.31$, indicating that weakness of social and cultural infrastructures independently explained approximately 31% of the variance in perceived social and cultural gaps.

The structural model provided additional support for this relationship. Factor loadings for access to education, healthcare services, and cultural facilities were 0.69, 0.72, and 0.65, respectively. The standardized structural path from weak social and cultural infrastructures to social and cultural gaps was $\beta=0.32$ ($t=6.45$, $p < 0.001$). The direct effect was 0.32, the indirect effect was 0.04, and the total effect was 0.36. Model-fit indices were satisfactory: $\chi^2=412.36$, $df=193$, $\chi^2/df=2.14$, $GFI=0.92$, $AGFI=0.90$, $CFI=0.94$, $TLI=0.93$, $NFI=0.91$, and $RMSEA=0.048$.

Discussion and Conclusion



The findings consistently demonstrate that weak social and cultural infrastructures are associated with wider social and cultural gaps across different areas of Qeshm Island. This relationship was supported by descriptive statistics, bivariate correlation, regression analysis, and structural equation modeling. Particularly important deficiencies were observed in healthcare services, social participation, social trust, cultural spaces, and cultural participation. These deficiencies indicate that infrastructural inequality extends beyond the physical availability of facilities and affects opportunities for interaction, participation, access to services, and engagement in cultural life.

The correlation coefficient of 0.58 indicates that infrastructural disparities and social-cultural gaps tend to increase together. More importantly, the regression results showed that infrastructural weakness explained 31% of the variance in social and cultural gaps, suggesting that the distribution and adequacy of infrastructure constitute a substantial component of territorial inequality on Qeshm Island. When residents of different settlements have unequal access to healthcare, education, social facilities, cultural spaces, and participatory opportunities, they experience different social environments and different opportunities for individual and collective development. Over time, these differences may become reflected in social trust, patterns of participation, cultural consumption, lifestyle, and perceptions of relative deprivation.

The cultural findings are particularly notable. Preservation of local culture remained relatively strong, while access to cultural spaces and opportunities for cultural participation were comparatively weak. At the same time, tourism-related cultural influence received the highest score. This pattern suggests an asymmetry between the speed of external cultural change and the development of formal local cultural infrastructure. Residents may therefore be exposed to rapidly changing cultural patterns without equivalent access to institutions and spaces that facilitate cultural participation, dialogue, and preservation of local identity. Such an imbalance may contribute to differences between settlements and population groups in their experience of cultural change.

The structural equation model confirmed that educational access, healthcare services, and cultural facilities functioned as meaningful indicators of infrastructural weakness and that the structural relationship with social and cultural gaps remained statistically significant. The favorable fit indices further indicate that the proposed relationship was compatible with the empirical data.

Overall, the study concludes that the widening of social and cultural gaps across Qeshm Island is significantly associated with the weakness and unequal availability of social and cultural infrastructures. Reducing these gaps therefore requires a territorially balanced approach to development. Expanding healthcare and educational access, increasing cultural and community spaces, strengthening opportunities for social and cultural participation, improving access for rural and peripheral settlements, and protecting local cultural capacities should be regarded as interconnected components of regional development. Addressing infrastructural inequality can contribute not only to improved access to services but also to stronger social cohesion, greater cultural participation, and a more balanced pattern of development across the different areas of Qeshm Island.

References

- Althouse, J., Cahen-Fourot, L., Carballa-Smithowski, B., Durand, C., & Knauss, S. (2023). Ecologically unequal exchange and uneven development patterns along global value chains. *World Development*, 170, 106308. <https://doi.org/10.1016/j.worlddev.2023.106308>
- Ezeudu, T. S. (2024). The impact of Cultural Globalization on Sustainable Urban Development in Nigeria. *Journal of Public Administration and Government*, 16-34.
- Ghalebandi, S. L., Soltanzadeh, H., & Khoshbakht Bahramani, S. (2025). Explaining Strategies for Organizing Ecotourism Accommodations within the Framework of Biophilic Architecture Using a Sustainable Ecotourism Development Approach: Study Area of Damavand. *Interdisciplinary Studies in the Excellence of Architecture and Urbanism*(7), 211-235.



- Huang, X., & Li, Z. T. (2025). Sustainable Urban Development and the Role of Digital Conservation in Preserving Cultural Heritage in Malacca. *Land Degradation and Development*. <https://doi.org/10.1002/ldr.70253>
- Kaliannan, M., Darmalinggam, D., Dorasamy, M., & Abraham, M. (2023). Inclusive talent development as a key talent management approach: A systematic literature review. *Human Resource Management Review*, 33(1), 100926. <https://doi.org/10.1016/j.hrmr.2022.100926>
- Mahdi, M., & Mehrpour, A. (2025). Management of Public Assets and Its Role in Sustainable Urban Development. Fourth National Conference on Applied Ideas in Educational Sciences, Psychology, and Cultural Studies, Bushehr.
- Mohammadi Azar, S. (2023). Investigating the role of cultural planning in urban development based on foresight studies in Iran. Proceedings of the Third International Conference on Architecture, Civil Engineering, Urban Planning, Environmental Studies, and Islamic Art Horizons, Tabriz. <https://civilica.com/doc/1960897/>
- Oliynyk, Y., & Kucheriavyi, A. (2023). Conceptual Framework in the Area of Digital Assets: Issues and Areas of Development. *Finansi Ukraïni*, 2023(8), 97-112. <https://doi.org/10.33763/finukr2023.08.097>
- Patterson, M. (2022). Revitalization, transformation and the 'Bilbao effect': Testing the local area impact of iconic architectural developments in North America, 2000-2009. *European Planning Studies*, 30(1), 32. <https://doi.org/10.1080/09654313.2020.1863341>
- Rahimi, A. (2017). Nation-Building Strategies and Uneven Development in Iran. *Strategic Studies*, 20(4), 56-101.
- Reddy, G. S., Reddy, M., Chaitanya, K., & Joshi, A. (2025). Environmental Sustainability in the Digital Age: The Role of Smart Technologies in Agriculture, Urban Development, and Energy Management. *International Journal of Environment and Climate Change*, 15(1), 12-24. <https://doi.org/10.9734/ijecc/2025/v15i14669>
- Rezaei, H., & Karimi, F. (2024). Cultural heritage and urban development in Bushehr. *Journal of Cultural Geography*, 28(4), 211-225.
- Savadi, M. (2020). Analyzing the Factors Affecting Entrepreneurship Development in Urban Environments with an Emphasis on Recreational and Sports Tourism (Case Study: Qeshm Island). *Urban Research and Planning*, 11(43), 193-208. https://jupm.marvdasht.iau.ir/article_4510.html?lang=en
- Sepehroust, H., Sarshat, M. Q., & Barouti, M. (2014). The Uneven Impact of Human Capital in Health and Education on Economic Growth. *Quarterly Journal of Economic Development Research*, 16, 102-181.
- Sharifinia, Z. (2023). Identifying Drivers Affecting the Formation of Second Homes in Peri-Urban Areas: Central Study Area of Mazandaran Province. *Geography and Regional Development*, 21(1), 297-327. <https://doi.org/10.22067/jgrd.2023.81385.1251>
- Tache, A.-V. (2023). Analytical Model of Green-Blue Connectivity in the Metropolitan Area of Bucharest. *Present Environment and Sustainable Development*, 17(2), 153-164. <https://doi.org/10.47743/pesd2023172012>
- Teixeira, T. (2021). Global Production Networks and the Uneven Development of Regional Training Systems: Conceptualizing an Approach and Proposing a Research Agenda. *Progress in Human Geography*, 46(2), 507-526. <https://doi.org/10.1177/03091325211050060>
- Zhou, C., Petryshyn, H., Kryvoruchko, O., Кочан, О., & Przystupa, K. (2022). Potential and Opportunities of Use of Postindustrial Buildings and Territories for Urban Development: Case Studies of the Historical Area in Lviv (Ukraine). *Sustainability*, 14(23), 16020. <https://doi.org/10.3390/su142316020>